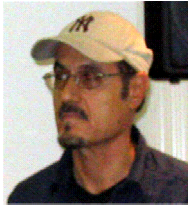


موقعیت کنونی، سیاست و افق جنبش کارگری ایران

مظفر محمدی



- نگاهی به شرایط کار و زندگی طبقه کارگر
- اقتصاد سیاسی ایران در سه دهه اخیر
- مبارزات کارگری
- موانع ذهنی بر سر راه مبارزه طبقه کارگر برای تغییر وضع موجود
- راه حل برون رفت طبقه کارگر از وضعیت کنونی چیست؟
- مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر
- جنبش کمونیستی بخش واقعی از جنبش طبقه کارگر است
- خلاصه و نتیجه گیری

۲ نکته را اول و مقدماتاً میگویم و بعد به موارد بالا به اختصار می پردازم. اول، اینکه بحث من در مورد طبقه کارگر علی العموم نیست. در مورد طبقه کارگر در کشور معین و در شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی معین و توازن قوای معین است و نتیجتاً این طبقه معین با وضعی که در آن بسر میبرد باید چکار کند و از کجا شروع کند.

دوم، جنبش کارگری مورد نظر من جنبش طبقه کارگر در تمام ابعادش است. یک مبارزه طبقاتی تمام عیار با مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی، جنبش کمونیستی و حزب کمونیستی اش و الی آخر. بنا براین، منظور از جنبش کارگری آنطور که معمول چپ است فقط مبارزه اقتصادی کارگران نیست.

”...ناسیونالیست ها، لیبرال ها، کارگر کارگری ها، توده ایست ها و بالاخره سندیکالیست ها همگی متفق القول اند که طبقه کارگر باید دنبال کار خود باشد. دنبال مزد خود باشد. اصلاً مبارزه طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی و اگر تشکلی هم بخواهد برای همین کار است و کارش تنظیم رابطه بین کار و سرمایه و کارگر و سرمایه دار است که نه سیخ بسوزد نه کباب. هم سرمایه دار سود ببرد و هم کارگر مژدی بگیرد و زندگی را بگذراند.

بنا بر این تعبیر و از نظر این گرایشات غیر کارگری، مبارزه کارگر علیه سرمایه دار در همین محدوده معنی دارد نه تقابلی بر سر تغییر بنیاد نابرابری و تبعیض و بردگی مژدی و نه پایین کشیدن بورژوازی و جایگزینی آن با دولت و حکومت کارگری. گویا مبارزه و جنبش کارگری برای تنظیم رابطه کارگر و سرمایه دار است، اقتصادی است و کاری به بقیه جامعه ندارد. کاری به سیاست ندارد. کاری به قدرت سیاسی ندارد. وقتی چنین است دیگر حزب می خواهد چکار، شورا می خواهد چکار، کارگر از این دردها بی نیاز است و هر صنف برود سندیکای خود را بسازد و هر ماه و سال و قرن سر مزد و ساعت کار با کارفرما چانه بزنند و مذاکره کنند و دست آخر باهم بسازند و چرخ سرمایه و سود و کار مژدی و استثمار هم بر همان پاشنه همیشگی بچرخد. تجارب سندیکالیسم و رفرمیسم درون جنبش کارگری در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری هم همین را نشان میدهد.

ما وقتی میگوییم جنبش کارگری قدرتش در اهرم های تولید است که در دست خودش است، قدرت کارگر در موقعیتش در اقتصاد است و...، معنی اش این است که اگر کارگر ضربه اقتصادی به بورژوازی میزند یک جنبه اش رفرم و بهبودی در شرایط کار و زندگی است اما جنبه اساسی تر آن جدالی طبقاتی علیه کل نظم بورژوایی در اقتصاد و سیاست و دولتش است. به معنی محکم کردن جا پای خود و متحد و متشکل شدن برای زدن ضربه نهایی و تعیین تکلیف مبارزه طبقاتی است. شرکت در یک جنگ طبقاتی و اجتماعی است. افق جنبش کارگری برای یک رفرمیست با گرایشات فوق، نهایتاً بوجود آمدن شرایط نه سیخ بسوزد نه کباب در مناسبات کارگر و سرمایه دار است. افق جنبش کارگری برای کارگر کمونیست علاوه بر رفرم و اصلاحات و افزایش دستمزد و بیمه بیکاری و...، در همان حال شرکت در جدالهای اجتماعی به وسعت جامعه و به میدان آوردن کل لشکر خود از شاغل و بیکار و یک صف آرایی در راس جامعه در مقابل بورژوازی و دولت و قوانین اش است...”

موقعیت کنونی، سیاست و افق جنبش کارگری ایران

I- نگاهی به شرایط کار و زندگی

طبقه کارگر

در اینجا لازم است بگویم که بدون آگاهی کامل از شرایط کار و زندگی طبقه کارگر در هر کشور معین و به رسمیت شناختن موقعیت طبقه در اقتصاد و سیاست و جامعه هیچ کمونیست یا حزب کمونیستی (بویره اگر بخش عمده رهبریش در تبعید باشد)، نمیتواند ارزیابی واقعی داشته و دخالت درستی در جنبش کارگری را عملاً انجام دهد. تبلیغ کمونیستی و سوسیالیستی و اینکه علی‌العموم کارگر مهم است و قدرت دارد و گورکن سرمایه داری است و صاحب جامعه است و غیره را همیشه و همه جا میشد کرد. اما دخالت در سرنوشت روزمره طبقه کارگر به حضور در میان طبقه، به آگاهی کامل از شرایط اقتصادی و سیاسی و حتی روحی که در آن به سر میبرد ضروری و حیاتی است.

مسئله این که من میگویم کار میبرد. از نوع کاری که انگلس کرده و کتاب وضعیت طبقه کارگر انگلیس را نوشت. این کار را باید کرد. اما در اینجا من فقط نمونه یا نمونه هایی را خاطرنشان میکنم که فقط تصویری کلی از شرایط کار و زندگی طبقه کارگر در ایران را است. این تصویر خصلت نمایی اجزای متنوع و گسترده کار و زندگی و مبارزه طبقه کارگر نیست اما به درجه زیادی شرایط او را منعکس میکند.

خیلی ها باید نام منطقه عسلیویه را شنیده باشند. عسلیویه منطقه بهره برداری از حوزه گاز جنوب است. کل طرح مال شرکت فرانسوی توتال است. و توتال این پروژه را به چند شرکت خارجی از جمله هیوندای ال جی کره ای سپرده است. بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ کارگر متخصص کره ای بر این طرح نظارت دارند و زیر دست آنها پیمانکارهای ایرانی کار میکنند. عسلیویه روی چاه های گاز بنا شده و یکی از عظیم ترین پروژه های گازی دنیا است.

حدود ۵۰ هزار کارگر متابوفا در این شرکت کار میکنند. در عسلیویه ۱۰۰ شرکت پیمانکار کار میکند و هر شرکت با توجه به پروژه اش یک کمپ در بیابان برای کارگران ایجاد کرده است. در هر کمپی بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ کارگر زندگی میکنند. بنا به اظهارات خود کارگران، مسکن بیشتر شبیه یک طویله است. در هر اتاق ۸ تا ۱۲ نفر زندگی میکنند. جا آنقدر تنگ است که

کارگران لباس و کفش شان را بیرون از اتاق می گذارند. از آدم مسن تا کارگر جوان و از معتاد تا غیر معتاد کنار همند.

صبحانه یک تکه کره ۲۵ گرمی و همانقدر پنیر و یک تکه نان لواش و ناهار مقداری برنج و آش و یک نوشابه یک و نیم لیتری برای هر ۶ نفر میدهند. کار تقریباً شبانه روزی است بجز ساعتی در ظهر که گرما به بالای ۵۰ درجه میرسد...

۶۰ تا ۷۰ درصد کارگران مواد مخدر مصرف میکنند. مواد مخدر مثل نقل و نبات در منطقه پخش است. شب ها دور کپه های آتش دسته دسته کارگرها نشسته و با همان سیم آرماتور تریاک میکشند.

پول گرفتن از کارفرما مصیبت است. حقوق کارگران را چند ماه چند ماه نمی دهند. اغلب کارگران بعد از چند ماه دست خالی به منازلشان برمیگردند و راهی جز اینکه زن و دخترانشان تن فروشی کنند باقی نمانده است. مزد کارگران حدود ۲۰۰ هزار تومان است که گاهی فقط کفاف خرج مواد مخدرشان است.

دعوی ملیتی بین کارگران افغانی و بلوچ، ترک و لر و عرب و فارس، و اختلاف بین شیعه و سنی و نماز خوان و بی نماز و نجس و پاک مدام وجود دارد.

وقتی کارگر لر را اخراج میکنند کارگر ترک از کارفرما دفاع میکند و آنوقت بین کارگران لر و ترک دعوا میشود. یا بین لرها و افغانی ها. یا ترک ها اعتصاب میکنند، لرها به سر کار میروند...

کمپ های عسلیویه در واقع اردوگاه های کار اجباری اند. چیزی شبیه اردوگاه های هیتلر برای لهستانی ها.

جاده سازی و اسکله سازی در عسلیویه دست سپاه است. سپاه از نیروی کار مجانی سربازان استفاده میکند...

ممکن است کسی تصور کند که این شرایط کار و زندگی فقط بخشی از طبقه کارگر در ایران است و کارگران نفت و ماشین سازی ها و پالایشگاه های و دیگر مراکز صنعتی بزرگ فرق میکند. حتماً فرق میکند. بخش زیادی از کارگران نفت و پالایشگاه ها در کمپ زندگی نمی کنند. اما دستمزد پایین و تقریباً ناچیز، کار با قراردادهای موقت، حقوق های معوقا، ناامنی شغلی، ناامنی محیط کار، نظامی شدن کارخانه ها و ... عمومیت دارد.

نمیتوان این شرایط به شدت غیرانسانی را به بخشی طبقه کارگر تحمیل کرد مگر اینکه

جمهوری اسلامی جزیره آرامی را برای سرمایه داری و بورژوازی فراهم کرده باشد.

کارگران شرکت واحد رانگاه کنید در قلب تهران. کارگران نساجی هارا. کارگرانی را که شلاق میزنند. زبان رهبر کارگر را میبرند. کارگران خاتون آباد را به گلوله می بندند. دیوار محوطه شرکت لاسینک سازی البرز را با بولدوزر بر سر کارگران خراب میکنند... هیچ مرجعی دولتی و کارفرمایی مسولیت شرایط ناامن کار و زندگی فلاکتبار کارگران را برعهده نمیگیرد. کارگر بیکار که تکلیفش معلوم است. میلیونها کارگر بیکار ارتش ذخیره کار سرمایه داران برای اعمال فشار بر کارگر شاغل و استفاده از آنها با دستمزد کم و بدون هر گونه قرارداد است. و در مقابل روزها و ماه های بیکاری شان کسی مسول نیست.

قانون کار جمهوری اسلامی سند بردگی کارگر است. در این قانون تشکل و اعتصاب ممنوع است. کارگران کارگاههای کوچک از شمول قانون کار حذف شده اند. کار قراردادی و موقت بیش از ۷۵ درصد نیروی کار را در بر گرفته است. مرجع تعیین دستمزد کارگران شورایی عالی کار (نماینده شوراهای اسلامی و خانه کارگر، دولت و کارفرما) است. از نماینده واقعی کارگران خبری نیست. همین اندازه دستمزد ناچیز را به موقع به کارگر نمیدهند. ساعت کار یکسان نیست و در اغلب جاها تا ۱۰ و ۱۲ ساعت در روز و تابع شرایط کار در هر مرکز کار است. از بیمه بیکاری مکفی خبری نیست و الی آخر...

اعتراض به این شرایط ضد کارگری و ضد انسانی کار و زندگی، یعنی رو در رو شدن با نیروهای انتظامی و لباس شخصی و حراست کارخانه و دستگیری و زندان و اخراج کارگر. سازماندهی اعتراض و مبارزه و اعتصابات کارگری در این شرایط، مستلزم فداکاری بیش از حد، بهای سنگین و توان بالای رهبران عملی کارگران است. (به این برمیگردم).

نتیجه این وضعیت انتظار و یاس و محافظه کاری و دست به کلاه خود گرفتن است. خودکشی دستجمعی خانواده های کارگری، پناه بردن به خرافه و بعضاً تسلیم به سرنوشت و موقعیت غیرانسانی جنبه دیگر

الله، تجمع کرده، جاده ها را بسته، پیکت کرده، لاستیک آتش زده و راه پیمایی کرده است...
در همه این مبارزات دفاعی، با سرکوب حراست کارخانه و شوراهای اسلامی، وزارت کار و نیروهای انتظامی و پلیس مخفی رژیم مواجه شده است. طبقه کارگر در این مبارزات دفاعی هم کمتر موفق شده است.

نگاهی به مساله دستمزد کارگران این ناکامی را توضیح می دهد:

- دستمزد را شورای عالی کار (نماینده شوراهای اسلامی و خانه کارگر، دولت و کارفرما) تعیین میکنند. از نماینده واقعی کارگران خبری نیست.
تا سال ۸۴ حداقل دستمزد کارگران ۱۵ در صد افزایش یافت و به ۱۲۲ هزار تومان رسید. این در حالی بود که نرخ تورم به بالای ۳۰۰ درصد رسید. گوشت از ۱۰۰۰ تومان در سال ۸۰ به ۵۰۰۰ تومان رسید. یعنی ۵ برابر و نان و دارو و پوشاک و مسکن و غیره همینطور...

سال بعد آمدند و گفتند عقب ماندگی مزد را در مقابل همه این سالهای اخیر و تورم جبران میکنیم. در مدت ۴ سال هر سال ۲۵ در صد به حقوق کارگر افزوده میشود. اما چند ماه بعدش آمدند و گفتند این کار را نکردیم و به جای آن قیمت کالاها را تثبیت میکنیم. و این هم با اعتراض کارفرماها و سرمایه داران روبرو شد و عملاً همه چیز منتفی شد.

الآن هم تقسیم پول نفت را میخواهند جای افزایش دستمزد، بیمه و حتی پرداخت حقوق های معوقه بگذارند.

به عنوان نتیجه گیری این بخش میخواهم بگویم که تغییر این وضعیت جواب سر راست و نسخه از پبیشی پیچیده شده ای ندارد. جواب کلاسیک هم ندارد. قبل از هر چیز باید شرایط و موقعیتی را که طبقه کارگر در آن قرار گرفته و گرفتار آمده است را دید. این که طبقه کارگر نباید تسلیم این وضع میشد یا بشود يك آرزو و کاش است. اما جواب نیست. باید دید که این طبقه چکار باید بکند تا از این وضع در بیاید.

طبقه کارگر را تا آخرین حد ممکن به عقب رانده اند و به گرسنگی و فلاکت کشانده اند. ناامنی شغلی و بیکاری بر بالای سر کل طبقه از مراکز بزرگ تا کوچک قرار دارد. لشکر بیکاران و گرسنگان جلو درب کارخانه ها صف میکشند تا جای کارگر شاغل و استخدامی ثابت با دستمزد کمتر و

کار ارزان را برای جلب سرمایه و توسعه و پیشرفت آن انتخاب کرده است. اکنون تقسیم پول نفت بین مردم سیاست دولت احمدی نژاد است. این نه به معنای افزایش دستمزد یا بیمه بیکاری یا حقوق معلمان و کارمندان، بلکه در واقع تبدیل کردن انسانها به صدقه بگیر دولت و گداپروزی است. این برگرداندن جامعه به سیستم اردوگاه داری و برده داری ماقبل سرمایه داری است.

III- مبارزات کارگری

بعد از شوراهای دوره قیام و زمزمه کنترل کارخانه، طبقه کارگر ایران دو سه مورد تحرك مهم و تعرضی داشته است.

- **یکی** از آنها اعتصاب کارگران نفت در اواخر سال ۷۵ بود. کارگران پالایشگاه های تهران، شیراز، اصفهان و تبریز با خواست افزایش دستمزد، اجرائی قراردادهای دستجمعی و خواستههای رفاهی دیگر اعتصاب کردند. این نقطه امیدی برای طبقه کارگر و کل جامعه بعد از سرکوب ساهای ۶۰ بود.

این جنبش با تعقیب و دستگیری و زندانی کردن کارگران، اخراج و تبعید صدها کارگر به نقاط نامعلوم و ضرب و شتم کارگران سرکوب شد. با وجود این در بهار ۷۶ دولت و سرمایه داران از ترس تکرار و گسترش این مبارزه، مجبور شدند به میزان ۲۲ تا ۳۶ درصد دستمزد کارگران را افزایش دهند.

- **دومین** تحرك بزرگ کارگری، اعتصاب کارگران شرکت واحد با خواست افزایش حقوق و برسمیت شناخته شدن سندیکا و دیگر خواستههای رفاهی بود. این اعتصاب هم با دستگیری رهبران سندیکای شرکت عقب نشست. در زندان نگه داشته شدن رییس سندیکا و محافظه کاری بقیه اعضای رهبری سندیکا مانع ادامه اعتراض ۱۷۰۰۰ کارگر شرکت واحد برای کسب حقوق خود شد.

بجز این موارد محدود مبارزه تعرضی کارگران، در طول این سه دهه مدام به سطح معیشت کارگر تعرض شده، کارگر به عقب رانده شده، فقر و گرسنگی به خانواده اش تحمیل گشته و حتی دستمزد ناچیزش را به موقع نداده اند. دولت و کارفرما تعرض کرده و کارگران با چنگ و دندان دفاع کرده اند.

کارگران مکرراً اعتصابات، تحصن کرده اند. جلو مجلس و ادارات کار و در کارخانه و حتی جلو درب خانه این و آن آیت

عوارض این موقعیت است. بقیه افسار زحمتکش جامعه (معلمان، پرستاران و همه حقوق بگیران جزء) حال و روز بهتری از کارگران ندارند.

II- اقتصاد سیاسی ایران

در سه دهه اخیر

ده سال اول حکومت اسلامی و همزمان با جنگ و سرکوب و قتل عام های دهه ۶۰ کمر طبقه کارگر را خم کرد. در تمام این دوره دستمزدها ثابت ماندند. همانی هم که بود به تعویق میافتاد و کارگران به بهانه های مختلف جریمه میشدند و به جبهه اعزام میگرددیدند.

- دوره سازندگی رفسنجانی نتیجه اش تحمیل يك قانون کار ضد کارگری شد. در این دوره ۸ ساله وبعد از يك دوره هرج و مرج و تقسیم دارائیهای ملکی و کارخانه ها و نقدینه ها بین حوزه های علمیه و رهبران سیاسی و نظامی و سرمایه داران، بردگی و استثمار به اصطلاح، قانونمند گردید.

- دوره اصلاحات خاتمی به هر آنچه که به نان سفره کارگر مربوط بود خط بطلان کشید و نجات رژیم از بحران سیاسی را اولویت و هدف خویش قرار داد. در این دوره بیشترین عقب نشینی و دشوارترین شرایط به طبقه کارگر تحمیل شد. کار قراردادی موقت، خروج کارگاههای ۶-۷ نفره از شمول قانون کار، کنار رفتن طرح طبقه بندی مشاغل و بیکارسازی های وسیع تحت نام طرح تعدیل و غیره از پیامدهای این دوره اند.

- و بالاخره در دولت احمدی نژاد افزایش سرسام آور بیکاری و ارزان تر کردن کار تاحد کار مجانی به نفع سودآوری سرمایه از خصوصیات اقتصاد سیاسی این دوره است.

خصوصی سازی در این دوره را خودشان انتقال از این جیب به آن جیب تعریف کرده اند. علاوه بر چند خانواده و تراست مالی مانند رفسنجانی و رفیق دوست و مصباح یزدی و بنیاد مستضعفین و غیره، بخش اعظم دارایی و پروژه های اقتصادی دست سپاه پاسداران افتاده است.

علاوه بر آن، خصوصی سازی بهانه شده تا کارفرماهای جدید کارگران استخدامی و ثابت را اخراج و یا به اصطلاح تعدیل کنند و به جای آنها کارگران با قرار داد موقت و حتی بدون قرارداد و با دستمزد بسیار کمتر و ناچیز بگمارند.

جمهوری اسلامی با استفاده از الگوی کشورهای چین و جنوب شرقی آسیا، راه

توقع کمتر و حتی بدون قرارداد کار و از امروز تا فردا را بگیرند. علاوه بر این هر کجا حرکتی و اعتراضی و اعتصابی صورت میگیرد با سد اختناق و سرکوب عریان مواجه میشود. فقر و ناامنی کارگر را محافظه کار میکند. حتی اعتصاب نمیتواند بکند. همه کارگرانی که اعتصاب میکنند مدتهاست حقوق نگرفته اند بنا بر این برایشان فرق نمی کند. میگویند يك هفته سر کار نمیرویم بلکه حقوق چند ماه قبل را بگیریم. این روزها هم روی بقیه. و این به شدت کارگر را محافظه کار میکند. در نتیجه سوال این است که چطوری جنبش کارگری فعلی میتواند از این موقعیت در بیاید و برسد جایی که معترض است. اعتصابی است و دخالت میکند و در سیاست هم دخالت میکند.

IV- موانع ذهنی بر سر راه مبارزه

طبقه کارگر برای تغییر وضع موجود

هر راه حلی بدون برداشتن موانعی که دست و پای کارگران را بسته است ممکن نیست. بدو باید این موانع را شناخت و از پیش پا برداشت. بخش مهم و تعیین کننده این موانع از نظر من اینها هستند:

۱- انتظار و توقع رفرف اقتصادی از جمهوری اسلامی.

طبقه کارگر باید بداند که چشم داشت و دورنمای هیچگونه رفرف اقتصادی و تغییر و بهبود وضع کنونی وجود ندارد. برعکس کار ارزان تر، دستمزد کمتر، گرانی و تورم بیشتر و فقر و گرسنگی گسترده تر انتظار کارگران رامیکشد. سرمایه داران و دولت تصمیم شان را گرفته اند. آنها دشمن اصلی خود را طبقه کارگر میدانند. میدانند که اگر این طبقه به پا خیزد و به میدان بیاید حتی برای همان حقوق اقتصادی و افزایش دستمزد و بیمه بیکاری برای کارگر بیکار، کار رژیم زار میشود. به همین دلیل در سرکوب و ارباب این طبقه نه رودروایی دارد و نه متوهم هست. کوتاه نمی آید. بنا بر این انتظار رفرف و بهبود خودبخودی و از طرف دولت و کارفرما و سرمایه داران مهلك است.

طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران در طول ۳ دهه اخیر بارها تاوان و بهای سنگین انتظار رفرف چه در بعد سیاسی (دوره اصلاح طلبان) و چه اقتصادی (دوره به اصطلاح سازندگی رفسنجانی و عدالتخواهی احمدی نژاد) پرداخته اند.

۲- مساله دوم این است که در میان کارگران این توهم را دامن زده اند که منافع کارفرما و کارگر همسو است. میگویند کارخانه با سود بیشتر یعنی حقوق بیشتر برای کارگر و حفظ شغل و کارخانه با سود کم تر یعنی عدم پرداخت دستمزد کارگر و یعنی تعطیلی کارخانه و اخراج کارگران... این را میخوانند به رابطه کار و سرمایه و فلسفه زندگی کارگر تبدیل کنند که، باید با کارفرما همکاری کرد تا کارخانه سود بیشتری بدهد تا حقوق کارگران به موقع داده شوند. یا بهمراه کارفرما به جنگ تجار و وارد کنندگان مواد مصرفی بروند که کالای وارداتی شان ارزان تر از تولیدات داخلی است. یا به جنگ مافیای اقتصادی رفت و یا در نهایت طرفداران کنترل کارخانه میگویند کارخانه را خودتان اداره کنید تا هم برای کارفرما سود بدهد و هم حقوقتان را از آن بردارید. گویا کارگر باید بحران اقتصادی سرمایه داران و مساله سوددهی بیشترشان را حل کنند. راه حل اقتصادی کارگر برای سرمایه داران!

۳- مانع جدی دیگر این است که گویا میشود خرد خرد و هر صنف برای خودش و با تلاشها و فداکاری هایشان، شغلشان را نگه دارند. یا حقوقهای معوقه شان را بگیرند، دستمزدشان را اندکی افزایش بدهند، جلوخارج همکارانشان را بگیرند. صنفی گری عامل تفرقه درناکی در میان طبقه کارگر شده است. هر کس دست به کلاه خود داشتن کلاهی را بر سر کسی باقی نگذاشته است.

کم تر اتفاق افتاده است که همه کارگران يك مركز کارگری با هم بیایند. يك عده استخدامی ثابت هستند. عده ای قراردادی موقت. تعدادی بسیج یا خانواده شهید و جانبازند یا فعال و عضو شورای اسلامی... کارگر استخدامی و ثابت پشت کارگر قراردادی موقت را نمی گیرد، یا کارگر شاغل کاری به کارگر بیکار ندارد. کارگر بیکار هم راه حل بیکاری اش را در صف کشیدن جلو کارخانه ها و شرکتها و انتظار جایگزینی آنها به جای کارگران استخدامی و با حقوق کمتر می بیند.

این موانع را تنها با اختناق نمیتوان توضیح داد و توجیه کرد. اختناق هست، اما نقش گرایشات بازدارنده و توجیه گر این وضعیت، کمتر از اختناق نیست. این روحیه و مصلحت گرایی حقیر در صفوف طبقه کارگر و بیرون از آن نمایندگان و سخنگویان خود را دارد.

عده ترین این گرایشات عبارتند از: يك، ناسیونالیسم. ناسیونالیسم چه در لباس چپ و چه مستقیماً و سرراست از جانب بورژوازی، منافع کارگر و کارفرما را مشترک دانسته و آن را منافع ملی مینامد. این گرایش دیروز کارگران را به جنگ می فرستاد و امروز از طرفی آنها را تحت نام کرد و ترك و لر و بلوچ و افغانی و فارس به جان هم میاندازد تا بندهای استثمار را سفت تر و کارگر را به برده مطلق تبدیل کند و از طرف دیگر آنها را به همکاری و همراهی با سرمایه داران برای نجات کارخانه و سوددهی بیشتر فرا میخواند. تا شاید از قبل پاسداری منافع ملی، حقوق کارگر به موقع پرداخت شود یا چندرقازی اضافه گردد. که این هم اتفاق نمی افتد.

دوم، سندیکالیسم. گرایش دیگر در میان کارگران که صاحب و سخنگوی بخش دیگری از موانع و زنجیرهای سیاسی و فکری بر دست و پای فعالین طبقه کارگر است، سندیکالیسم است. سندیکالیسم امروز افق و تصویری به طبقه کارگر میدهد که مانع پیشروی در مبارزه اقتصادی میشود و هم کارگر را در حاشیه تحولات جامعه بی نقش و بی دخالت نگه میدارد. افق سندیکالیسم و رفرمیسم از تغییر جامعه، اصلاحات است. اما با این افق این اصلاحات هم حاصل نمی شود و با برخورد با مانعی سرخورده شده و جا میزنند. سندیکالیسم طبقه کارگر و اعتراض کارگری را از هرگونه عنصر انقلابیگری و مبارزه رادیکال تهی میکند.

يك پایه محکم سندیکالیسم در ایران توده ایسم است. توده ایست های درون و بیرون کارگران تلاش میکنند فعالین کارگری را در چهارچوب قانونیت بورژوازی محدود کنند و به اندازه فقر و ناامنی در محافظه کار کردن کارگر نقش داشته و آن را دامن میزنند. این را با لفاظی های سیاسی در باره اوضاع سیاسی و توازن قوا و فقر و گرسنگی کارگر تئوریزه میکنند. اساس سیاست توده ایسم به سازش کشیدن طبقه کارگر با بورژوازی است. این گرایش سنتی و دیرینه در طبقه کارگر مبارزه طبقاتی را از هر گونه عنصر انقلابیگری تهی میکند. و فعال و رهبر کارگری را فقط برای چانه زنی با بورژوازی تا دیروز در چهارچوب تشکل های دولتی و شوراهای اسلامی و امروز در سندیکاهای کارگری میخواند. ایده آل گرایش توده ایستی در طبقه کارگر رساندن رهبران سندیکالیست به گرفتن يك صندلی در مجلس بورژوازی است.



تبعیض و فاسد و غیر انسانی، سوسیالیسم است. این امر امروز طبقه کارگر است. این افقی است که بر هر اعتراض و مبارزه کارگران برای ولو بهبودی در زندگی امروزش باید ناظر باشد.

۲- افق سندیکالیسم و فرمیسم از تغییر جامعه، اصلاحات است. اما با این افق این اصلاحات هم حاصل نمی شود. سندیکالیسم با سندیکا فرق میکند. امروزه به دلیل موقعیت ویژه چپ ایران و نفوذ کم آن در میان طبقه کارگر، بخش اعظم کارگران سوسیالیست در کار سندیکا سازی هستند و حتی در گرایش سندیکالیستی قرار گرفته اند. بگذریم که سندیکا را هم نمی گذارند بسازند. این طیف کارگران سوسیالیست در واقع جزو گرایش کمونیستی هستند. اما به دلیل اختناق نمیتوانند در چهارچوب سوسیالیسم حرف بزنند. این بخش فعالین کارگری اساساً طرفدار مجامع عمومی کارگری اند، مبارزه طبقاتی و جنبش ضد سرمایه داری کارگری را آرتیاسیون میکنند. حتی اگر این بخش کارگران سوسیالیست امروز با ما نمی آیند دلایل این نیست که سوسیالیسم شان ایرادی دارد. دلایل این است که دل خوشی از چپ تا کنونی ندارد. به آن اعتماد نمیکند. شکی نیست اگر اعتماد کند فوری به حزبی می پیوندد. تصویری که چپ به جامعه و کارگر داده او را به این موضع انداخته است.

مبارزه برای اصلاحات یک جزء دایمی مبارزه کارگری و کمونیستی است. اما در همان حال کمونیست ها اگر سازمانی بوجود می آورند، تشکلی درست میکنند و آگاهی ذهنی و تفکری به طبقه کارگر و به جامعه میدهند، در جهت تغییر بنیادی وضع موجود و برای انقلاب کارگری و کمونیستی است و با این هدف برای اصلاحات مبارزه میکند. کارگر را متحد میکند و آدم انقلابی بار می آورد. مطالبات را هر چند کم و زیاد کنی باز مطالبه است و رفرم است اما برای خط کمونیستی و کارگری مساله این است که جنبش مطالباتی و بطور کلی رفرم کجای کار عمومی و اهداف کمونیستی کارگری قرار دارد. سندیکالیسم، نه سندیکا، توده ایسم و نئو توده ایستهایی که مستقیماً به این نام حرف میزنند، اما همان نقش را دارند، در جنبش کارگری سم اند. باید این سم را از جنبش کارگری زدود.

۳- محافل و شبکه های کارگران پیشرو در طبقه کارگر به وفور وجود دارند. گرایش

محدود میماند.

- بخشی از فعالین این کمیته ها میگویند مجمع عمومی تشکل نیست. مگر میشود صدها و هزاران کارگر یک مرکز کارگری را زیر سقفی جمع کرد. با وجود این در میان این محافل طرفداران مجامع عمومی کارگری وجود دارد. اما تصور اینها هم همین مجامع عمومی است که هر از چند گاهی به مناسبتی برگزار میشود. نه جنبش مجمع عمومی که صرفنظر از اینکه اعتراضی باشد یا نه بطور منظم تشکیل میشود. مجامع عمومی منظمی که مرجع تصمیم گیری و منشا اتحاد کارگران و سخنگوی مبارزاتشان است.

- بخش عمده این محافل و کمیته ها نهایتاً به محافظه کاری توده کارگر از طرفی تمکین و در سندیکالیسم و توده ایسم که گرایشاتی پایدار تر و عامه پسند تر اند ادغام گشته و به مبلغین و فعالین این گرایشات تبدیل میشوند.

علیرغم تلاشهای دلسوزانه طیفی از کارگران سوسیالیست در این کمیته ها، اما متأسفانه سنت پوپولیستی و چپ فرقه ای در جنبش کارگری، موجب آشفته فکری در میان کارگران گشته و در نتیجه از پاسخگویی به نیاز کارگران به تشکل های توده ای عاجز نموده است.

۷- راه حل برون رفت طبقه کارگر

از وضعیت کنونی چیست؟

باید به جنگ گرایشات بازدارنده و موانعی رفت که به دست و پای طبقه کارگر پیچیده، این طبقه را از قدرت خود غافل و دور کرده و به موجودی ضعیف و ناتوان در تغییر شرایط کار و زندگی خود و بهبودی در سطح معیشتش از طرفی و درحاشیه جامعه و تحولات سیاسی آن از طرف دیگر تبدیل کرده و نگه داشته است. از جمله:

۱- باید به جنگ ناسیونالیسم رفت و مبارزه طبقاتی را که به نظر بدیهی می آید و گویا کارگر به صرف کارگر بودن ضد سرمایه است و گورکن سرمایه داری، بار دیگر به کارگران خاطر نشان کرد. کارگر هیچ منفعت مشترکی با بورژوازی ندارد. وظیفه کارگر پیدا کردن راه حل بحران اقتصادی سرمایه داری نیست. راه نجات طبقه کارگر کنار زدن نظام طبقاتی سرمایه داری، لغو کار مزدی و برقراری سوسیالیسم است. راه حل بحرانهای اقتصادی و سیاسی سرمایه داری و تحمیل فقر و فلاکت و گرسنگی به جامعه از طرف این نظام نابرابر و سراپا

سوم، پوپولیسم و چپ فرقه ای. علاوه بر گرایشات فوق، در سالهای اخیر کمیته ها و نهادها و نشریات کارگری و به نام کارگر بوجود آمده اند. بخش اعظم اینها در تشکلی به نام "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" جمع شده اند. در این کمیته ها از کارگر سوسیالیست و سندیکالیست تا توده ایست و آنارکوسندیکالیست و چپ های خلقی و گرایشات دیگر فرقه ای، سکتاریستی و ذهنی وجود دارند که گاهی بر سر قیمومیت کارگر در میان خود و یا هر کمیته با کمیته دیگر رقابت میکنند. این ملقمه از گرایشات گوناگون اگر چه به اندازه گرایشات فوق قوی و موثر نیستند اما بهر حال وجود دارند و تاثیر می گذارند.

این نهادها امر خود را ایجاد سازمان های کارگری تعیین کرده اند اما در عمل خود جانشین سازمان و تشکلهای توده ای کارگری اند.

با نگاهی گذرا به آنچه که در میان این طیف فعالین کارگری میگذرد متوجه میشویم که ایراد کار کجا است:

- بخشی از این طیف از زاویه کارگر کارگری آمدند گفتند که تحصیل کرده ها و کسانی که کارگر نیستند نماینده کارگر نیستند و وقت آن رسیده که زبان کارگر خود کارگر باشد. گفتند کارگر ناخودآگاه و خودبخود گورکن سرمایه داری است، تشکل کارگری مستقل از احزاب سیاسی است. یعنی کارگر به حزب احتیاج ندارد. جنبش کارگری ضد سرمایه داری است، اما نظام سیاسی خاصی را پیشنهاد نمیکند، یعنی در سیاست دخالت نمی کند. و کل جنبش کارگری از نظر اینها همان مبارزه اقتصادی است که آن هم هر صنف برای خودش و خرد خرد باید تلاش کند حق خود را بگیرد و سندیکایش را درست کند.

- یک بخش از اینها هم خود را به جای تشکل توده ای کارگری تعریف کرده و فکر میکرد و شاید هنوز هم فکر میکند که در وجود پراکندگی طبقه کارگر شبکه فعالین کارگری میتوانند خلا تشکل توده ای و سراسری کارگری را پر کنند و یا هر کجا تحریک کارگری است چیزی به نام اتحادیه و سندیکا سرهم بندی کنند. در حالی که در عمل و در دنیای واقعی دامنه عمل این "سازمانهای کارگری" از خود این محافل فراتر نمی رود و در نتیجه خود نیز وظایف مبارزه اقتصادی کارگران را برعهده نمیگیرند. اما این وظایف هم عملاً در چهارچوب اقداماتی چون خبر رسانی و جمع آوری تومار و امضا و از این قبیل

کمونیستی در جنبش کارگری ایران بسیار قوی است. بالقوه قوی ترین گرایش است. یعنی ماتریال انسانیش بیشتر است. این را امروز در اعتراض و مطالبات و حرفهای این بخش کارگران می بینید. حال ممکن است خیلی ها عملاً چهار چوب فکری اش را مجبور شود از سندیکالیسم یا سنت های دیگر در طبقه کارگر بگیرد. یا گنگ باشد. وظیفه ما است کاری کنیم که چهره اش در مقابل بقیه مشخص شود.

باید مجدداً و مکرراً جایگاه و نقش محافل و شبکه های کارگران پیشرو در طبقه کارگر و جنبش کارگری را خاطر نشان کنیم. مقوله محافل کارگری، رهبران اعتراض و مبارزه کارگر، رهبران عملی کارگران، آژیتاتور کارگری، حزب کارگران و عضویت کارگری را باید مکرراً توضیح داد. در مقابل آشفتگی کنونی در طیف چپ درون کارگران، باید خاطر نشان کرد که شبکه ها و محافل کارگری باید معلوم باشد که ایشان در کدام مبارزه کارگر در کارخانه است. رهبر کدام مبارزه و اعتصاب کارگری اند. افقشان چیست؟ از چه سیاستی پیروی میکنند، اکونومیست، رفرمیست، یا سوسیالیست اند؟ کارگر کارگری و حزب سنیز اند یا طرفدار حزب سیاسی کارگر و از آن طریق دخالت طبقه کارگر در سیاست و برای کسب قدرت سیاسی؟... اینها سوالاتی هستند که باید در مقابل این کمیته ها و جمع های فعالین کارگری قرار داد. صرف کارگر بودن محافل و شبکه ها هنوز کافی نیست. سوال اساسی این است که میخواهند کارگر را به کجا ببرند؟

۴- جنبش مجمع عمومی. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر شوراهای اسلامی و خانه کارگر عملاً اجتماعات اعتراضی خود را تحت نام مجمع عمومی بر پا می دارند. اما برپایی مجمع عمومی هر از چند گاه و به مناسبت معینی، با جنبش مجمع عمومی فرق دارد. جنبش مجمع عمومی مستقل از خواست معین و یا در زمان معینی به عنوان یک هدف مورد نظر است. یک عده کارگر آگاه کمونیست جمع شوند و تصمیم بگیرند هر کس در شهر و واحد خودش خواه مبارزه و خواست معینی مطرح باشد یا نه به برپایی مجمع عمومی اقدام کنند. باید این در ذهن کارگر تثبیت شود که تا خبری شد فوری مجمع عمومی اش را تشکیل دهد. این مجمع عمومی است که میتواند قطعنامه بدهد، میتواند نماینده انتخاب کند، میتواند برای

کل جریانات و گرایشاتی که در بالا ذکر شد، تلاش دارند چنین تصویری را از طبقه کارگر به خود او و به جامعه بدهند. گویا طبقه کارگر و جنبش کارگری T کاری به جامعه و جنبشهای دیگر و به سیاست ندارد و بنا بر این حزب سیاسی هم نمی خواهد. و گویا جنبش کمونیستی و حزب کمونیستی کارگری، مستقل از طبقه کارگر و در بیرون آن است نه جزیی از جنبش کارگران...

ناسیونالیست ها، لیبرال ها، کارگر کارگری ها، توده ایست ها و بالاخره سندیکالیست ها همگی متفق القول اند که طبقه کارگر باید دنبال کار خود باشد. دنبال مزد خود باشد. اصلاً مبارزه طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی و اگر تشکلی هم بخواهد برای همین کار است و کارش تنظیم رابطه بین کار و سرمایه و کارگر و سرمایه دار است که نه سیخ بسوزد نه کباب. هم سرمایه دار سود ببرد و هم کارگر مزدی بگیرد و زندگی را بگذرانند.

بنا بر این تعبیر و از نظر این گرایشات غیر کارگری، مبارزه کارگر علیه سرمایه دار در همین محدوده معنی دارد نه تقابلی بر سر تغییر بنیاد نابرابری و تبعیض و بردگی مزدی و نه پایین کشیدن بورژوازی و جایگزینی آن با دولت و حکومت کارگری. گویا مبارزه و جنبش کارگری برای تنظیم رابطه کارگر و سرمایه دار است، اقتصادی است و کاری به بقیه جامعه ندارد. کاری به سیاست ندارد. کاری به قدرت سیاسی ندارد. وقتی چنین است دیگر حزب میخواهد چکار، شورا میخواهد چکار، کارگر از این دردسرها بی نیاز است و هر صنف برود سندیکای خود را بسازد و هر ماه و سال و قرن سر مزد و ساعت کار با کارفرما چانه بزنند و مذاکره کنند و دست آخر باهم بسازند و چرخ سرمایه و سود و کار مزدی و استثمار هم بر همان پاشنه همیشگی بچرخد. تجارب سندیکالیسم و رفرمیسم درون جنبش کارگری در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری هم همین را نشان میدهد.

ما وقتی میگوییم جنبش کارگری قدرتش در اهرم های تولید است که در دست خودش است، قدرت کارگر در موقعیتش در اقتصاد است و...، معنی اش این است که اگر کارگر ضربه اقتصادی به بورژوازی میزند یک جنبه اش رفرم و بهبودی در شرایط کار و زندگی است اما جنبه اساسی تر آن جدالی طبقاتی علیه کل نظم بورژوایی در اقتصاد و سیاست و دولتش است. به معنی محکم کردن جای پای خود و متحد و

مذاکره آمی بفرستد، میتواند تصمیم بگیرد اعتصاب کند یا نه... به جای جمع ها و کمیته های چند نفره، جمع هایی که دولت میتواند آنها را بزند و مرعوب کند و یا به سازش بکشاند، باید به مجامع عمومی کارگری متوسل شد. مجمع عمومی است که میگوید ما اینجا تصمیم گرفتیم. همه کارگران بودند تصمیم گرفتند. مجمع عمومی، کارگران منفرد را که تک تک در موقعیت مهوور و مرعوب و ضعیفی نسبت به سرمایه دار و کارفرما قرار دارند، به جایی میبرد که قدرتش را لمس کنند. قدرتش را نشان بدهند. قدرت کارگر در تجمعش و در تصمیم گیری جمعی اش است. مجامع عمومی مرجع تصمیم گیری کارگران نسبت به هر مطالبه و خواست و مبارزه ای است. سخنگوی واقعی کارگران در مقابل کارفرما است و باید به رسمیت شناخته شود. جنبش مجمع عمومی کلیدی است. پایه جنبش شورایی است.

همچنین از تلاش های کارگران برای ایجاد سندیکا باید حمایت کرد. اساساً ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی حق مسلم کارگران است و باید قاطعانه از این حق دفاع کرد. ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است. باید تلاش کرد تا سندیکا را از ساختمان بوروکراتیک اتحادیه ای به مجمع عمومی کارگران متکی کرد.

VI - مبارزه اقتصادی و سیاسی

طبقه کارگر

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر ایران و اعتصابات کارگری تحت شرایط خفقان و سرکوب ناگزیر با دولت به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند، سیاسی میشود و سیاسی اش میکنند. هر گونه تلاش سندیکالیستی و رفرمیستی و توده ایستی و سازشکارانه و هرگونه پافشاری در محدود ماندن این مبارزات در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوایی نتوانسته است این وضعیت را در رابطه طبقه کارگر با جمهوری اسلامی تغییر دهد. اما این سیاسی شدن یا سیاسی کردن اجباری مبارزه اقتصادی، با وارد شدن آگاهانه کارگران در جدال سیاسی جاری در جامعه که امری حیاتی حتی برای پیشبرد مبارزه اقتصادی و بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر است، تفاوت دارد. فاصله دارد.

سنت و جریاناتی در درون و بیرون طبقه کارگر وجود دارند که تلاش میکنند جنبش کارگری را در مبارزه اقتصادی خلاصه کرده و در این محدوده نگه دارند.

کارگري يك درجه تحميل ذهنيت يك فعال سياسي به يك جنبش واقعي است. جنبش زنان هم نمي آيد بگويد خامنه اي برود يا نرود. ميگويد حجاب اجباري را لغو كنيد. و همين يك جمله يعني جمهوري اسلامي برود. تلاش بيش از حد براي سياسي كردن طبقه كارگر، يعني تلاش نمايشي براي سياسي كردن طبقه كارگر نبايد كرد. كارگر وقتي خودش به اين مرحله برسد كه قدرت را در دسترس ببيند و فكر كند ميشود رفت، همه اين بحثهاي اقتصادي را كنار ميگذارد و ميگويد حكومت به دست ما يا حكومت به شوراها يا زنده باد جنبش كمونيستي كارگري."

در ادامه ميگويد:

"در جامعه كاپيتالستي به بچه هاي بورژوا نميتوانند دست بزنند، خيلي نميتوانند با صاحبان كارخانه ها خشونت كنند. مجبورند برسميت شان بشناسند و با آنها كنار بيايند. ولي كارگر را ميزنند. آنچه كه ما به آن قدرت طبقه كارگر ميگويم بايد به معني بالفعل از درون پتانسيل موجود بوجود بيايد. بنا بر اين بايد جنبش كارگري مراحل واقعي خودش را براي قدرتمند شدن طي بکند. جنبش كارگري قدرتش در اهرم هاي توليد است كه در دست خودش است. قدرت كارگر در موقعيتش در اقتصاد است. اگر كارگر ضربه اقتصادي به بورژوازي ميزند فكر نكنيد كم تر است از دانشجويي كه جلو دانشگاه مي آيد يا مردمی كه در خيابان لاستيك آتش ميزنند. كارگران صنعت نفت هم در زمان شاه نيامدند خيابان. كارخانه را گرفتند و گفتند به افریقای جنوبی نفت نمیدهیم. به ارتش و تانک هایش سوخت نمیدهیم. و نشان دادند پشتوانه حرکت توده اي در خيابان هم هستند."

مکانیسم واقعي مبارزه طبقاتي و طبقه كارگر براي دو طيف از به اصطلاح چپ ها و گرايشات درون جنبش كارگري شناخته شده نيست و با آن بيگانه اند:

يكي چپي است كه از همان ابتدا لغو كار مزي و نابودي سرمايه داري و يا سرنگوني جمهوري اسلامي را در دستور طبقه كارگر ميگذارد. اين طيف عليرغم شعار چپ، در عمل راست اند. از جمله به عنوان تاكتيك اين دوره از كارگران ميخواهند كه كنترل كارخانه ها را در دست بگيرند، تا با اين كارهم از تعطيل شدن كارخانه جلوگیری کنند و هم سود آوري سرمايه را تضمين كنند. گویا طبقه كارگر وظیفه دارد براي بحران سرمايه داري هم راه حل بدهد.

اقتصادي طبقه كارگر ايران في النفسه سياسي است. نخواهد هم سياسي ميشوند. كارگر حقوق معوقه اش را مي طلبد به گلوله بسته ميشود. رهبرانش را زنداني ميکنند، حتي سنديكايش را اجازه نمیدهند درست كند، سنديكاليست اروپايي، به مثابه عنصري از نظام سرمايه داري چه در سيستم سوسيال دمكراسي و سرمايه داري دولتي و يا بازار آزاد، قرب و منزلت دارد و بر سر ميز مذاكره سالانه بر سر قراردادهاي دستجمعي با هم چانه ميزنند و بعد با احترام بدرقه ميشود. اما سنديكاليست ايراني را زبانش را ميبرند و آنقدر در زندان نگه ميدارند تا تسليم شود حتي دست از سنديكايش بردارد...

اين دو موقعيت متفاوت است. كارگر كمونيست و سوسياليست در ايران صرفنظر از هر نقد و كشمكشي كه با سنديكاليسم دارد يكي از وظايفش اين شده است كه براي آزادي سنديكاليست ها مبارزه كند و همزمان از هر تلاش كارگران ولو براي تشكيل سنديكاليسم دفاع كند.

اما اين موقعيت به اين معنا نيست كه حالا كه سرمايه داران و دولت در ايران مبارزه اقتصادي و رفاهي طبقه كارگر را سياسي ميکنند و با پليس و زندان و شکنجه پاسخ ميدهند پس چاره اي نيست جز اينكه طبقه كارگر مستقيماً و بلاواسطه شعار سياسي بدهد و به جنگ نهايي با سرمايه داري و دولتش برود. يا اينكه بگويم مبارزه اقتصادي ديگر جواب نمي دهد و بايد سر راست شعار سياسي داد و با دولت طرف شد و حسابش را كف دستش گذاشت. معني عملي اين كار اين است كه كارگران هم مانند دانشجويان و معلمان و ديگر اقدار جامعه به خيابان بيايد و تظاهرات كند و جنگ نهايش را بکند. اين واقعي نيست. ذهني است.

منصور حكمت در بحثي تحت عنوان مبارزه سيای و اقتصادي طبقه كارگر در اين باره به صراحت ميگويد:

"... وقتي طبقه كارگر وارد يك جدال سياسي بلاواسطه بشود، مثلاً خواهان آزادي زندانيان سياسي بشود نشاندهنده يك درجه رشد آگاهي سياسي و توجه كارگر به صحنه سياسي است. اما نبايد نگران اين بود كه چرا كارگر نمي آيد شعار سياسي بدهد. اگر كارگر نفت بيايد و سر افزايش دستمزد و عليه كار قراردادي موقت اعتصاب كند و صنعت نفت را بخواباند همان تاثير را دارد كه بگويد زندانيان سياسي را آزاد كنيد."

"... اينكه اصرار كنيم كه كارگران حتماً شعارهاي سياسي بدهند در رابطه با جنبش

مشكل شدن براي زدن ضربه نهايي و تعيين تكليف طبقاتي خود است. شركت در يك جنگ طبقاتي و اجتماعي است. افق جنبش كارگري براي يك سنديكاليست، نهايتاً بوجود آمدن شرايط نه سيخ بسوزد نه كباب در مناسبات كارگر و سرمايه دار است. افق جنبش كارگري براي كارگر كمونيست علاوه بر رفم و اصلاحات و افزايش دستمزد و بيمه بيكاري و...، در همان حال شركت در جدالهاي اجتماعي به ميدان آوردن كل لشكر خود از شاغل و بيكار و يك صف آريي در راس جامعه در مقابل بورژوازي و دولت و قوانين اش است.

ما در سالهاي اخير جنبه ها و جلوه هايي از اين افق كارگري و كمونيستي را در مبارزات و تحركات كارگري ديديم. قطعنامه هاي اول مه در سالهاي مختلف علاوه بر خواستهاي رفاهي متضمن خواستهاي سياسي، عليه آپارتايد جنسي و ازديهاي سياسي بوده است. اما اين عموميت نيافته و در چهارچوب نخبان كارگران بيرون نرفته و به افق و سياست جنبش كارگري تبديل نشده است.

اما نبايد فراموش كنيم كه طبقه كارگر را در هر حال و شرايط و موقعيتي كه دارد نميتوان تحت فشار قرار داد كه چرا شعار سياسي نداريد. چرا در اعتصابات خود خواستار آزادي زندانيان سياسي و يا سرنگوني نميكنيد.

اين توقع را همين روز و فورا از طبقه كارگري كه در شرايط و موقعيت اقتصادي معين در ايران كه شمه اي از آن در بالا ذكر شد چه به لحاظ شرايط فلاكتبار كار و زندگي و چه پراكندي و اسير گرايشات و توهمات غيركارگري...، نميتوان داشت. بايد لشكر عظيم طبقه كارگر را براي اين كه بتواند اين موقعيت را پيدا كند، آماده كرد، آموزش داد، سازمان داد، در جريان همين نبردها است كه طبقه كارگر به اتحاد و تشكّل و خودآگاهي طبقاتي دست يافته و توان بالفعل و عملي براي وارد شدن مستقيم به ميدان سياسي و رهبري جنبشهاي اجتماعي ديگر و تعيين تكليف نهايي را پيدا خواهد كرد. وظيفه كارگر سوسياليست و كمونيست و حزب كمونيستي كارگري است كه رهبري اين نبردهاي كوچك و بزرگ و زورآزمائي طبقه كارگر با سرمايه داران و دولتشان را امروز و فورا براي كسب پيروزيهاي پشت سر هم و بهبود شرايط كار و زندگي، به عهده بگيرند.

بحث بر سر تقدم و تاخر مبارزه سياسي و اقتصادي طبقه كارگر نيست. مبارزه

این طیف از همان ابتدا حسابشان روشن است و ذهنیتشان با مکانیسم مبارزه طبقاتی دنیایی فاصله دارد و مطلقاً مورد توجه طبقه کارگر قرار نمی‌گیرد. حتی نمیتوان گفت که اینها در حاشیه جنبش کارگری هم قرار دارند.

دوم لیبرال‌ها و رفرمیست‌ها هستند که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را ازلی و ابدی کرده و از هر عنصر سیاسی و انقلابی و مبارزه برای تغییر جامعه به نفع آزادی و برابری تهی میکنند. مبارزه با این گرایش در درون طبقه کارگر دشوارتر است.

کارگر سوسیالیست و کمونیست در جریان هدایت و رهبری مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مدام این افق را جلو روی طبقه می‌گیرد که طبقه کارگر علیرغم هر موقعیت ضعیف و پراکندگی و ناآمدگی‌ای که دارد نباید حتی برای یک لحظه هم از این غافل بماند که مبارزه صرفاً اقتصادی و برای رفاهیات برای او هدف نیست. کارگر را مجبور میکنند برای گرفتن حقوقش اعتصاب کند. دست از کار بکشد، زندان برود و خانواده اش گرسنگی بکشد. مبارزه اقتصادی و اعتصاب در بهترین و پیروزمندانه‌ترین حالت اگر دستمزد کارگر را بالا ببرد و یا ساعات کارش را کم کند و چیزی به دست بیاورد هنوز استثمار و بردگی طبقه کارگر سر جایش است. کارگر اعتصابی اگر این را بداند، آنوقت ضرورت اتحاد و تشکل و مبارزه طبقاتی و کمونیستی و حزب کمونیستی اش را هیچوقت فراموش نمی‌کند. با پایان اعتصاب و یا تا اعتصاب بعدی به خانه نمی‌رود. این افق و این هدف و دورنما به مانند خونی است در رگهای جنبش کارگری که در جریان است و به آن خصلتی طبقاتی، سازش‌ناپذیر، همه‌جانبه، وسیع، با اعتماد به نفس و ادام کار و مدام طلبکار می‌بخشد. طبقه کارگر حتی اگر نصف سود حاصل از نیروی کارش را به او بدهند، اگر دستمزدش را مدام و متناسب با تورم و نیاز کامل خانواده اش به او بدهند، اگر اجازه متشکل شدن و چانه زنی بر سر میز قراردادهای دستجمعی اش را برسمیت بشناسند... هنوز کارگر است. هنوز نیروی کارش را می‌فروشد، هنوز استثمار میشود و هنوز در تبعیض و نابرابری به سر میبرد. هنوز سرمایه دار، سرمایه دار و کارگر، کارگر است.

اگر از من بپرسید می‌گویم در هر اعتراض و مبارزه طبقه کارگر جوهر و عنصر سوسیالیسم خفته است. اما این کاری خودبخودی نیست. خودآگاهی طبقه کارگر

به این جوهر و عنصر طبقاتی، کار و وظیفه کارگران سوسیالیست و کمونیست و حزب کمونیستی کارگران است. کار لیبرال‌ها، رفرمیست‌ها، سندیکالیست‌ها و توده‌ایست‌ها نیست.

تا آنجا که به مبارزه اقتصادی و بر سر رفاهیات طبقه کارگر مربوط است بین کارگر سوسیالیست و سندیکالیست و لیبرال شاید تفاوتی نمیتوان دید. جز اینکه در همین عرصه هم کارگر سوسیالیست پیگیرتر و سازش‌ناپذیرتر است. اما وقتی بحث از افق جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی است دیگر راه کارگر کمونیست با بقیه جدا میشود.

اگر اعتصاب برای اکونومیست‌ها، رفرمیست‌ها، سندیکالیست‌ها و کارگر پناه‌ها، جشن کارگران نامیده میشود، از نظر کارگر کمونیست اعتصاب امری دردناک است. چرا کارگر باید برای گرفتن دستمزدش مجبور شود اعتصاب کند، کتک بخورد و رنج‌روزه‌های اعتصاب را تحمل کند و شب با بیم‌نان شب سفره خانواده اش به منزل برگردد یا در زندان بخواهد.

بنا بر این کارگر کمونیست در هر اعتصابی و در هر تلاشی برای بهبودی در کار و زندگی کارگران، فراموش نمی‌کند و مدام به گوش کارگر بغل دستیش می‌خواند که خاتمه این درد و رنج، کار بسیار بیشتری از تداوم اعتصابات و افت و خیزش‌هایش است. خاتمه این درد و رنج در این است که طبقه کارگر،

اولاً، به پراکندگی صفوفش خاتمه دهد. لشکرش را متحد و متشکل کند، صنفی‌گری و هر بخش برای خود را کنار بگذارد. به مثابه یک طبقه نه این و آن صنف به میدان بیاید. نیروی تعیین‌کننده طبقه کارگر در بخش‌های کلیدی و مراکز بزرگ کار چون نفت و پالایشگاه‌ها و ماشین‌سازی‌ها و بخش خدمات شهری است. هر مبارزه‌ای در هر گوشه‌ای از مراکز کار و کارخانه و در میان بیکاران امر کل طبقه است. و تنها از این راه میتوان گلوی سرمایه داران و دولت‌ش را فشرده و حق خود را گرفت.

دوماً، هر اتفاقی و هر تحلیلی در جامعه امر طبقه کارگر هم هست. مبارزه اقتصادی و مبارزه برای رفاهیات پشتوانه قدرتمند شدن، متحدتر شدن طبقه کارگر برای وارد شدن آگاهانه در جدال‌های اجتماعی است.

از جمله، مبارزه زنان علیه آپارتاید جنسی و برای برابری زن و مرد، مبارزه جوانان برای رهایی اخلاقی و فرهنگی، مبارزه

برای آزادهای سیاسی و آزادی‌زندانان سیاسی و... بدون این چشم‌انداز، پیروزی و پیشروی طبقه کارگر در امر اقتصادش اگر هم ممکن شود، بسیار شکننده و قابل بازپس گرفتن است.

باید تلاش کرد که طبقه کارگر آگاهانه وارد این جدال بشود. در تحولات سیاسی جامعه دخالت کند. کارگر بودن به معنی پشت کردن و بایکوت کردن بقیه جامعه نیست. جریان‌ات کارگر کارگری که نام اکونومیست هم برایشان زیاد است و جریان‌ات ناسیونالیست و لیبرال، دایماً غر و لند میکنند که که کمونیست‌ها میخواهند طبقه کارگر و جنبش کارگری را به سیاست بکشانند، به حزب بکشانند. در حالیکه کارگران باید دنبال کار خود باشند، دنبال مزد خود باشند. اگر اتحاد و تشکلی هم هست برای همین کار است! از کارگران میخواهند فقط در کارخانه بمانند و به کسی کاری نداشته باشند. می‌گویند تو دنبال کار خودت باش، دنبال مزد خودت باش. گویا سیاست مال بورژواها و روشنفکرانشان است و کارگر هم دنبال مزدش. امروز مبارزه اقتصادی می‌کنم. دستمزدم را بالا می‌برم. مرفه می‌شوم. روشنفکر می‌شوم. بعد کم کم حزب درست می‌کنم و در انتخابات شرکت می‌کنم و سری از میان سرها بیرون می‌آورم. این حقه بازی و ریاکاری و دروغ محض است. حتی اگر دلسوزی به حال کارگر باشد، دوستی خاله خرسه است.

بورژوازی هیچ توهمی ندارد که مبارزه کارگر و جنبش کارگری را اگر جلوش را نگیرد، نیش به ریشه اش میزند. بنا بر این برای سرکوب هر اعتراض کارگر هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد. کارگران را بی‌تفاوت از تحولات و وقایع و در حاشیه جامعه نگه داشتن تحت هر نام و به هر بهانه‌ای، ضدیت با منافع طبقه کارگر است. و حتی عقیم گذاشتن مبارزه طبقه برای اصلاحات و بهبود شرایط کار و زندگی امروزش است.

جنبش کارگری جنبشی اجتماعی است و جنبشی سیاسی است. اینطور نیست که جنبش کارگری برای امروز است و رهایی طبقه کارگر مال فردا. هرتحرک و اعتراض کارگری باید نطفه این رهایی را در خود داشته باشد. و الا نظام سرمایه داری آنطور که بورژوازی می‌گوید و میخواهد، ازلی و ابدی میشود.

مبارزه اقتصادی و جنبش کارگری از نظر گرایش‌ات غیرکارگری و ضدکارگری، از این نطفه تهی است. بی‌خاصیت، بی‌مایه،

دفاعی و امری در خود و کاری دردناک و ازلی و ابدی است.

تمام بحث بر سر این عنصر و نطفه مبارزه طبقاتی است. برای کارگر کمونیست و حزب کمونیستی کارگران، پشت هر اعتراض و مبارزه طبقه کارگر و پشت جنبش کارگری، مارکس و مانیفست قرار دارد. پرچم سوسیالیسم قرار دارد. و این برای کارگر سوسیالیست امری بدیهی است. همچنانکه آشکارا و صریح، طبقات اجتماعی پرچم های خودشان را دارند، ناسیونالیسم، قوم پرستی، لیبرالیسم، دموکراسی خواهی، بازار آزاد، رفرمیسم و غیره پرچم شان دایما برافراشته است و مخفی نمی کنند، سوسیالیسم هم پرچم جنبش کارگری، پرچم مبارزه طبقاتی کارگران و پرچمی علنی است. آرزو نیست. امروز باید سرمایه رشد کند و دستمزد کارگر خرد خرد اضافه شود و چند ده سال دیگر ممکن است روزنه ای برای سوسیالیسم باز شود، نیست.

بورژوازی چه مستقیما و چه در لباس چپ، جنبش کارگری و یا تشکل و سندیکای کارگری را حتی آنجا که به رسمیت می شناسند برای چانه زنی و تنظیم مناسبات کار و سرمایه می خواهد و به رسمیت می شناسد. بورژوازی در لباس گوناگون از چپ و راست از زاویه خدمت به تداوم سوددهی سرمایه و حفظ نظام بردگی مزدی، خیرخواه کارگر میشوند. انگار کارگر بدبخت است. بیچاره و مظلوم و مستضعف است. و از این سر تا آن سر جهان، روشنفکران و محافل چپ و رهبران خودگمارده فکری و فلسفی کارگران در کانون های نویسندگان و اتحادیه های "سوسیالیستی و "کارگری" تا موسسات و صندوقهای خیریه ملی و بین المللی و آی ال او و بانک جهانی و غیره باید به دانش برسند و از گرسنگی نجاتش بدهند. تا خانواده اش مضمحل نشود. تا فرزندان او به جای مدرسه در کنار خیابان دستفروشی یا گدایی نکنند و خرید و فروش نشوند و تن فروشی نکنند. این سناریوی رقت بار، تنفر برانگیز و کاملا وارونه از موقعیت طبقه کارگر است. این نگاه شکم سیران به گرسنگان است. این نگاه بورژوازی به طبقه کارگر است. این نگاه برده دار به برده است.

طبقه کارگر برای افشا و رسوا کردن این تصویر و این ریاکاری نسبت به کارگر و موقعیت اجتماعی چه در میدان مبارزه اقتصادی و چه سیاسی باید به جنگ این

تصویر و رد این وارونگی که بورژواها از موقعیت اجتماعی او به دست میدهند، برود. مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، جنبش کمونیستی اش و حزب کمونیستی کارگری اش همه با هم اجزای یک پیکره واحد از جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی علیه نظام بردگی مزدی و برای لغو آن است. سوسیالیسم افق و پرچم کارگر سوسیالیست و کمونیست و ازیاتور کارگری در هر مبارزه ولو برای مطالبه ای است که امروز نانی به سفره کارگر بیفزاید. طبقه کارگر از پس هر مبارزه و در جریان جدالهایش با کارفرما و دولت باید متحدتر و متشکل تر و همبسته تر و فرا صنفی تر بیرون بیاید.

VII - جنبش کمونیستی بخش واقعی

از جنبش طبقه کارگراست

مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران، جنبش کمونیستی و حزب کمونیستی کارگران همه اجزای مختلف جنبشی هستند که جنبش کارگری نام دارد. خیل عظیمی از گرایشات گوناگون از چپ و راست، مدام در تلاش هستند و با افاضات کارگر پناهی، کارگر کارگری و لیبرالیستی، حزب گریزی و حزب ستیزی را در میان کارگران تبلیغ میکنند. این ها طبقه کارگر را از کمونیسم و حزب کمونیستی اش رویگردان کرده و دنبال نخود سیاه میفرستند. اینها عملا در کنار بورژوازی قرار میگیرند.

مباحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، چکیده یک سیاست کمونیستی و کارگری است. تبدیل این سیاست به سیاست طبقه کارگر و بویژه کارگران سوسیالیست و کمونیست، پاسخ انقلابی و انسانی برای تغییر جامعه و آب پاکی ریختن بر دست همه گرایشات غیر کارگری در جامعه است.

حکمت در رابطه با جایگاه حزب کمونیستی کارگران میگوید:

"... ما میگوییم حزبی هستیم که میخواهیم بطور بالفعل حزب طبقه کارگر باشیم. ولی معنی این نیست که ما صبر میکنیم تا کارگران یک روزی به خیابان بیایند و به ما بگویند چکار کنیم..."

" این تصور که کمونیست ها نمیتوانند بروند برای قدرت تا وقتی کارگران قبلا سیاسی شده باشند و تا جامعه را با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فلج کرده باشند، اشتباه است. این نه فقط اشتباه است، کلاه برداری است. یک کلاه برداری قدیمی میلیون است. این کلاه برداری قدیمی لیبرال ها

است که همیشه خواستند کمونیست را دنبال نخود سیاه بفرستند و هفتاد هشتاد سال هم موفق شدند. این حزب کمونیست کارگری اگر نماینده چیزی باشد، نماینده این است که کمونیست هایی هستند که کلاه سرشان نمی رود، یا نمیخواهند بگذارند کلاه سرشان برود. در نتیجه با همه توجهی که به جنبش طبقه و قدرت سیاسی میکنیم، بخش واقعی از جنبش طبقه کارگر جنبش کمونیستی است. و اینکه این جنبش چه میکند بر اینکه طبقه بطور عموم چه میکند، تاثیر دارد. حزب کمونیست کارگری باید استراتژی خود برای قدرت داشته باشد و واضح است که هیچ حکومتی را نمیشود به اسم کمونیست گرفت و نگه داشت بدون اینکه کارگران آمده باشند و این حکومت را مال خودشان کرده باشند..."

بنا بر این در مقابل همه روشنفکران و ازده و سیاست گریز و حزب گریز و همه وکلا و قیم و وصی های کارگران و رهبران خودگمارده و مصلحان و واعظان جامعه و کارگران که به نام کارگر و سوسیالیست برای طبقه کارگر تکالیف و وظایف و منشور مینویسند، باید طبقه کارگر را به حزب کمونیستی اش فرا خواند. رهایی از بردگی مزدی و کسب قدرت از جانب طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی کارگری اش غیر ممکن است. بجز این به طبقه کارگر گفتن و برایش تعیین تکلیف کردن ربطی به منافع طبقه ندارد و کاری جز دشمنی با کارگر و ضدیت با کمونیسم نیست. در همان حال یک حزب کمونیستی اجتماعی نمیتواند جدا از شبکه های کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگران، رهبری کند. حزب کمونیست کارگران باید بیش از هر چیز حزب کمونیست های درون این شبکه های مبارزاتی و رهبران عملی کارگری و اجتماعی باشد.

VIII - خلاصه و نتیجه گیری

نتیجه این مباحث از نظر من نه الزاما دادن تزه و تکالیف و یا قطعنامه و منشور است که روشنفکران خرده بورژوا و بورژوا برای طبقه کارگر مینویسند. بلکه هدف، دادن تصویری از یک جنگ طبقاتی و همه جانبه به جنبش کارگری است. تصویر و افقی که بدون آن جدال دائمی طبقه کارگر با بورژوازی به کشمکش بی پایان و دردناک تبدیل میشود. وظیفه ما کم درد و کم درد سر تر کردن این پروسه و نشان دادن راهی است که طبقه کارگر را از موقعیت طبقه پایین دست و مزدبگیر و



های متخصص و محلل کار و سرمایه، مصون نگه داشت. این وظیفه کارگران کمونیست در میان شبکه های کارگران و رهبران عملی کارگری و حزب کمونیستی کارگران است. این پیش شرط عروج جنبش کارگری است.

جنبش کارگری ای که به موقعیت اجتماعی و سیاسی در جامعه آگاه و به ضرورت دخالش در مسائل جامعه واقف است، جنبشی که مرکز و منشأ قدرت جدی خود در مراکز کارگری چون شرکت نفت، پالایشگاه ها، ماشین سازی ها و خدمات شهری که شاهرگ حیات و مامت بورژوازی است را می شناسد، جنبشی که ابزار اتحاد و قدرت نمایی اش را که مجامع عمومی کارگری است به خدمت میگیرد و اتحادی پایدار از کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری را سازمان میدهد. و بالاخره جنبش کارگری که مثل نان شب به حزب کمونیستی کارگری اش نیازمند است و آگاه است که بدون آن کسب قدرت از جانب طبقه کارگر و پایان بردگی مزدی مقدور نیست.

کارگران و فعالین کارگری میروند و از نیاز آنها به آگاهی و عطش به مارکس و سوسیالیسم و رهایی استفاده کرده و سموم خود را تزریق میکنند. حتی ادبیات کارگری و کمونیستی حکمت که خود را در ضدیت با آن تعریف میکنند، از زبان الکن و کج و معوج آنها تکرار و تحریف میشود. اینها به گنجینه دانش مارکسیم و حکمت دست میبرند تا آن را از هرگونه محتوای انقلابی و کارگری و کمونیستی و انقلابی تهی کنند. بخشی از اینها طرفداران گرامشی و بنا به تعریف او خدمتگزاران جنبش کارگری اند تا به قول گرامشی، این جنبش آقدر توانمند شود که کادرهای مورد نیاز خود را به وجود آورد و این کادرها بتوانند با استقلال از احزاب سیاسی و اهرم های دولتی و کارفرمایی، وظایف اتحادیه ای خود را در سطوح مختلف به پیش برند. نقش اصلی خود را که تربیت بوروکرات های توانا و متخصصین صنعتی برای کارگران است به خوبی ایفا کنند!

شبکه وسیع کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگران را باید از نفوذ گرایشات غیرکارگری و غیر کمونیستی و بوروکرات

برده واری که برای هر ذره بهبود زندگی خود و خانواده اش باید جان بکند، مبارزه کند، اعتصاب کند، زندان برود و کتک بخورد، بیرون بیاورد. این با موقعیت واقعی طبقه کارگر خوانایی ندارد. این وارونگی را باید به خودآگاهی طبقه کارگر تبدیل کرد. این شرط و تضمین اتحاد و تشکل کارگری و پیروزی های پی در پی طبقه در مبارزات اقتصادی و سیاسی اش است.

برای این کار طبقه کارگر سنت و داده های خود ش را دارد. طبقه کارگر، توده بی شکل و بی سازمان نیست. اعتراض و مبارزه، جزئی از حیات روزمره انسان در جامعه و یک جز بدیهی زندگی طبقه کارگر است. طبقه کارگر، و حتی همه بخش های جامعه، برای سازمان دادن تلاش خود برای زندگی بهتر، حتی در مختلق ترین شرایط هم، رهبران عملی و شبکه روابط اجتماعی و طبیعی خود را دارند. شبکه کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگری یک جزء داده طبقه کارگر است.

طیف متنوعی از جریانات چپ و با ملقمه ای از مارکسیسم دستکاری شده و توده ایسم عریان و یا شرمگین سراغ این شبکه های

"... ما میگوییم حزبی هستیم که میخواهیم بطور بالفعل حزب طبقه کارگر باشیم. ولی معنی این نیست که ما صبر

میکنیم تا کارگران يك روزی به خیابان بیایند و به ما بگویند چکار کنیم..."

" این تصور که کمونیست ها نمیتوانند بروند برای قدرت تا وقتی کارگران قبلا سیاسی شده باشند و تا جامعه را با

شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فلج کرده باشند، اشتباه است. این نه فقط اشتباه است، کلاه برداری است. يك کلاه

برداری قدیمی ملیون است. این کلاه برداری قدیمی لیبرال ها است که همیشه خواستند کمونیست را دنبال خود سیاه

بفرستند و هفتاد هشتاد سال هم موفق شدند. این حزب کمونیست کارگری اگر نماینده چیزی باشد، نماینده این است

که کمونیست هایی هستند که کلاه سرشان نمی رود، یا نمیخواهند بگذارند کلاه سرشان برود. در نتیجه باهمه

توجهی که به جنبش طبقه و قدرت سیاسی میکنیم، بخش واقعی از جنبش طبقه کارگر جنبش کمونیستی است. و ا

ینکه این جنبش چه میکند بر اینکه طبقه بطور عموم چه میکند، تاثیر دارد. حزب کمونیست کارگری باید استراتژی

خود برای قدرت را داشته باشد و واضح است که هیچ حکومتی را نمیشود به اسم کمونیست گرفت و نگه داشت بدون

اینکه کارگران آمده باشند و این حکومت را مال خودشان کرده باشند..." منصور حکمت